

بازی مهره‌ی شیشه‌ای

اثر

هرمان هسه

ترجمه

محمد جفائی (اکان)



انتشارات تهران



انتشارات تهران

بازی مهره‌ی شیشه‌ای

هرمان هسه

ناشر: انتشارات تهران (با همکاری نشر آلمان)

ترجمه: محمد بقایی (ماکان)

چاپ اول: ۵ نسخه، ۱۳۹۵

حریرچینی شب‌ری

ناظر چاپ: علمی رضا دوستی

شابک: ۹۷۸-۶۴-۲۹۱۱-۶۰-۸

تهران، خیابان پاسداران، چهارراه پاسداران شماره ۱ - صندوق پستی: ۴۸۷-۱۹۵۸۵

تلفن‌های انتشارات: ۲۲۵۴۵۲۱۹، ۲۲۷۶۰۶۹۸، ۲۲۷۶۰۰۹۹، ۲۲۷۶۰۰۹۹ تلفکس: ۲۲۵۶۹۸۰۱

تلفن‌های مرکز پخش: ۶۶۹۷۴۱۷۷، ۶۶۹۷۴۱۷۸

کلیه حقوق چاپ و نشر اثر برای انتشارات تهران محفوظ است

Hesse, Hermann

سرشناسه: هسه، هرمان، ۱۸۷۷-۱۹۶۲ م.

عنوان و نام پدیدآور: بازی مهره‌ی شیشه‌ای / هرمان هسه؛ ترجمه‌ی محمد بقایی (ماکان)

مشخصات نشر: تهران: انتشارات تهران

مشخصات ظاهری: ۶۰۸ ص. ۲۱/۵*۱۴/۵ س. م.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۱۱-۶۰-۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Magister Ludi / The glass bead game

موضوع: داستان‌های آلمانی - قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: بقایی ماکان، محمد، ۱۳۲۳ - مترجم.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ب ۲ / PT ۲۶۵۱

رده بندی دیویی: ۸۳۴/۹۱۴

شماره کتابشناسی ملی: ۴۰۶۹۱۴۶

قیمت: ۴۰/۰۰۰ تومان

دیباچه

این کتاب نه بین اثری است که مترجم به همت انتشارات تهران به دوستان ادبی و دانشجویان، بخصوص علاقه‌مندان هسه تقدیم می‌دارد. آثار این نویسنده پرواز آلمانی که متأثر از زندگی شخصی اوست و هریک را در واقع باید شرح بخشی از زندگی وی دانست، آکنده از نکات عمیق و درخور تأملی است که جنبه‌ی بسیار اندیشمندانه و فلسفی به آنها می‌دهد، بارزترین آنها عبارتند از سفر به شرق، سیدارته، دمیان، نارسیس و گلدموند، و کتاب حاضر که جایزه نوبل را در سال ۱۹۴۶ نصیب وی کرد. او در این اثر به یکی از مهمترین مسایل اجتماعی می‌پردازد که به سردرگمی نسل جوان در قبال تضاد میان ارزشهای تشریف‌شده دنیای قدیم و دستاوردهای عقلی نوین مربوط می‌شود، یعنی دو فئورن متفاوت که سبب از هم گسیختگی و عدم انسجام روحی می‌شوند. او این دو فئورن را در دو اصطلاح «کاستالیا» و «دنیای آزاد» خلاصه می‌کند و تأثیر تقابل آنها را بر فرد و جامعه مورد بررسی قرار می‌دهد. به عقیده وی که اغلب جامعه‌شناسان نیز بر آن تأکید دارند، بسیاری از اضطرابها، سردرگمی‌ها و حتا خشونتها سر در این معضل دارد. بنابراین از هم گسیختگی انسان امروزی مسأله‌ای است اخلاقی و هویتی.

هسه به عنوان یک فرد، چنان‌که از زندگی او برمی آید، مسایل مضطرب‌کننده دنیای نوین را تجربه کرده، و همچنین به عنوان نویسنده‌ای اندیشمند نیز عمق اضطرابات ناشی از مشکلات امروزی را شکافته و عیان ساخته است. قهرمانان هسه جملگی افرادی هستند تنها و بی‌کس و در جامعه خود غریب، که گاه بر سر آدمیان عاری از عقل نوین فریاد می‌آورند که: «دست بردار از این در وطن خویش غریب». این درد همه کسانی است که از جامعه و مردم پیرامونشان آگاه‌تر و لاجرم رخ‌زردتر می‌باشند، زیرا قول مولوی:

هر که او بداند تو پر درد تر

هر که او آگاه‌تر رخ‌زرد تر

هسه نیز در این رمان به سبب «بیداری» بارها اشاره می‌کند و آن را حاصل در خود سفر کردن و تعمق بر اسوال خویشتن می‌داند که پس از آن به‌طور طبیعی بر زندگی اثر می‌گذارد، چندان‌که نه تنها خود وی، بلکه جامعه را نیز دگرگون می‌سازد. انسان آگاه در جامعه‌ای به خواب رفته و روی گردان از تحولات زمانه، احساس می‌کند به سال خود رها شده و محیطی که در آن سر می‌کند توانایی جذب و استعاده مسیح از او را ندارد. از این جاست که احساس عمیق تنهایی، تباهی، یأس، اضطراب و ترس در او قوت می‌گیرد. این احوالی است که قهرمان بازی مهره‌ی شیشه‌ای آن را تجربه می‌کند و سبب می‌شود تا بر احوال خود اندیشه بگمارد و با تحمل رنجها و مشکلاتی که از پیش می‌دانست به آزادی و فضای مورد علاقه‌اش دست یابد.

قهرمانان هسه با محیطشان بیگانه‌اند و میل به تنهایی دارند. این مسأله‌ای است بین آنان و جامعه. آیا هسه تأکید دارد به این که باید عزلت

گريد و از جامعه روى گرداند؟ آيا بايد مردم عادى را به چشم حقارت نگريست و همانند آن شيخ دل آزرده از مثنى ديو و دد، با چراغ گرد شهر گشت و در آرزوى انسان دلخواه بود؟ در بسيارى از آثار هسه كشاكشى ميان زندگى تهى از اندیشه پويا و زندگى آميخته به آگاهى و تلاش وجود دارد. قهرمانان وى مانند ژوزف كنشت در رمان حاضر غالباً در دوره‌اى سرزمينى مى‌آورند كه آدميان خويشتن‌نگر نيستند و دل به موضوعات سطحى خرس مى‌دارند. بنا بر اين به رغم تنهائى و منزوى شدن، غم جامعه خويش را در دل دارند يعنى كه به معنای درست كلمه روشن‌فكرند، آنان جامعه‌اندیشه‌دارند و به حُب و فروتنى كمر به خدمت هموعاشان مى‌بنند و مى‌خواهند «خدمه‌گزاران باشند؛ معنای واژه «كنشت» نيز همين است. هسه معتقد است انسانى مى‌تواند به جامعه خدمت كند كه بر نفس خويش فرمانروا باشد. اين كتاب تأكيد دارد بر اين كه آدمى براى ايفائى نقشى مفيد در جامعه خويش لازم است ابتدا به صفائى باطن و نيز به خودآگاهى و خودشناسى دست يابد زيرا اگر از چنين ويژگيهايى برخوردار نباشد و نتواند نخست خود را بشناسد طبيعتاً ديگران را هم نخواهد شناخت، اين شناخت زمانى ممكن مى‌شود كه نسيمى از معرفت بر او وزيده باشد.

گرچه قبيله هسه همه عالمان دين بودند، ولى او پاى از اين ديره بيرون كشيد، با اين همه تأثيرات تربيتى نخستين سالهاى زندگيش ناخودآگاه در آثارش منعكس است. اين كه تأكيد بر مهرورزى به عالم و آدم دارد، اندیشه‌اى است كه مسيحيت بسيار بر آن تأكيد نموده و در قالب جمله معروف «همسايهات را دوست بدار» به كنايه مطرح شده. از تسرى اين دوستيهاست كه عالم مصفا مى‌شود. شايد از اين روست كه هسه در اين اثر،

کاستالیا را کاملاً نفی نمی‌کند و گرچه از آن محیط دست می‌کشد، ولی نگران آینده آنست.

قهرمانان هسه که تبلور ذهنیت او هستند، نمی‌توانند خلاف باطنشان باشند و خود را به اجبار و اکراه با چیزی تطبیق دهند که نمی‌پسندند، از این و با اصول اخلاقی قراردادی که از طریق نهادهای مذهبی و حکومتی اعراس می‌شود سرسازش ندارند، یا با قراردادهای اجتماعی نخ‌نماشده و مسایل و ارزشهای ناکارآمد و مورد پسند عامه مردم در کشاکشند. در میان می‌گوید: «هریکه را ما باید خودش در یابد که چه چیز مجاز و چه چیز ممنوع است، البته ممنوع برای خودش.» این یعنی: اخلاق امری است اعتباری و نه برای همیشه تثبیت شده. اگر به قول سعدی یا هگل جامعه را یک شخص بدانیم، این شخص بسیاری از اصول اخلاقی را که زمانی می‌پسندیده در دیگر زمان مطرود و دست‌نخورده می‌داند. روزگاری مردم آتن که قاتق نانشان اندیشه‌های ناب فلسفی بود و بر سر کوی و برزنی بحثهای اندیشمندانه با هم داشتند، قبله‌گاهی به نام الهیا را عَلم کردند با خدایانی که به خاطرشان جان می‌دادند و جان می‌ستادند، ولی امروزه همه آنها افسانه‌هایی خنده‌آور شده‌اند. قضایایی از این دست در همه جوامع در قالب ارزشهای اعتقادی و اخلاقی پدید آمده که با معیارهای نقل‌نویین همخوانی ندارد، ولی با این همه نهادها و مراجعی آنها را مستحکم برای حفظ قدرت خود کرده و به سختی از آنها حمایت می‌کنند. این طرفداری حاصلی جز از هم‌گسیختگی جامعه نخواهد داشت. چاره کار در این است که به حاکمیت اصول اخلاقی مبتنی بر ارزشهای ناکارآمد خاتمه داده شود. ایراد کاستالیا و کاستالیائها که از قافله زمان دور افتادند و وضعیتی مخاطره‌آمیز را در آینده برای خود رقم زدند از همین قضیه ناشی می‌شود.

در رمان حاضر می‌گوید «در تحلیل نهایی فقط ندای وجدان ماست که حکمش معتبر است.» از این رو می‌توان گفت که به عقیده وی در نهاد هر کسی دو نیروی خیر و شر وجود دارد که تشخیص درست آنها با وجدان آگاه است. چنین وجدانی جانب خیر و مصلحت جامعه را می‌گیرد. او نیز مانند عطار با نگاهی عارفانه به ضمیر انسان می‌پرسد:

در نهاد هر کسی صد خوک هست خوک باید کشت یا ز ناز بست؟
 ولی مسأله خیر و شر برای همه چنانکه در رمان دمیان و همچنین بازی مهره‌ی شیشه‌ای طرح می‌سازد، تنها جنبه نظری ندارد، بلکه آن را بیشتر از لحاظ عینی ملاحظه می‌توانیم. توجه قرار می‌دهد. از دیدگاه او انسان امروزی — از جمله خود وی — با توجه به نیروهای مغایری که در درونش قرار دارد از هم گسیخته شده، از این رو بیشتر از هر چیز نیاز دارد به این که وجودش را بر جامعیت، تلفیق، یکپارچگی و کلیت استوار سازد تا بتواند بر این از هم گسیختگی فایز آید. به همین سبب یکی از توصیه‌های اصلی همه در رمان حاضر این است که نباید خود را بی‌تأثر و از روی عادت با اصول و دستورات اخلاقی بسته‌بندی شده و تحمینی و توطئه‌آمیز، بلکه باید به ندای باطنی خویش گوش سپرد و با آن هماهنگ شد. به عقیده وی انسان می‌تواند به ندای ضمیرش اعتماد کند، زیرا اصل آن الهی است. او در مقاله‌ای راجع به الاهیات می‌نویسد: «تا آنجایی که در توان انسان هست باید بکوشیم که به خوبیها دست یابیم... در ما خدای نهان است که همان خود حقیقی یا ذاتی ماست.» بنابراین توفیق آدمی در زندگی منوط است به این که خود حقیقی خود را کشف کند. براساس چنین دیدگاهی است که افکار مادی‌گرا و جوامع صنعتی و تهی از عواطف انسانی را طرد، و از ارزشهای والای معنوی و عاری از تعصب پشتیبانی می‌کند. در آثار وی توجه

شدیدی به عرفان شرق می‌شود که در این اثر و همچنین در رمان سفر به شرق کاملاً مشهود است. او در آثارش نهادهای تثبیت‌شده، قدرتهای حاکم، دولت، تعلیم و تربیت ناکارآمد، کلیسا، دیوانسالاری و مانند اینها را مورد انتقاد قرار می‌دهد. همچنین تأکید دارد بر این که هرکسی حق دارد تا راه خویش را در زندگی بیابد، به ارزشهای قابل قبول خود نایل آید و به همان شیوه‌ای زندگی کند که تمایل دارد. در آغاز رمان می‌گوید: «من فقط می‌خواستم آن‌طور که در کنه وجودم هستم زندگی کنم. چرا این کار آنقدر مشکل بود؟» این اندیشه‌ای است که در رمان حاضر بسط داده می‌شود و در یکی از توصیه‌های دلنشین گوته شاعر واقع‌بین آلمانی به هلمه خود را مرهون وی می‌داند به‌خوبی منعکس شده: «همان باش که هستی».

منتقدان آثار هسه معتقدند که آگاهی بسیار از ادبیات شرق و غرب داشته، بخصوص تمامی آثار ادبی اروپا را مورد تفحص دقیق قرار داده و برخی از آنها را به زبان اصلی مطالعه نموده به همین سبب از فلسفه، دین، تاریخ، اساتیر و عرفان این سرزمین اطلاع داشته است. از آثار وی برمی‌آید که به روان‌شناسی و فلسفه علاقه‌مند، و اهل موسیقی و شعر و نقاشی بوده است. خواننده آثارش در هریک از نوشته‌های وی با موسسات یادشده مواجه می‌شود، چنان‌که در کتاب حاضر بر مواردی مانند تاریخ، موسیقی و شعر تأکید دارد و آنها را مایه آگاهی، عبرت‌آموزی و صفای باطن و صیقل قلب می‌داند. به عقیده وی فهم تحولات تاریخی و تأمل در زوایای تاریخ موجب پیشرفت جامعه می‌شود. او کاستالیا را به این سبب ترک می‌کند که به این موضوعات توجه ندارد و بی‌آن‌که از تاریخ و گذر زمان درس بگیرد، یا تلاشی برای خلق و ابداع آثار هنری داشته باشد، پيله‌ای به دور خود

تنیده و به‌رغم بهره‌ای که از دستاوردها و مواهب دنیای آزاد می‌برد به آن پشت کرده است. از این رو با آن که در کاستالیا دارای یکی از عالی‌ترین مناصب است و در سلسله‌مراتب این نظام جای می‌گیرد، ولی عطای چنین موقعیتی را به لقایش می‌بخشد و ترجیح می‌دهد در جایی دورافتاده معلم سرخانه شود. چنین تصمیمی برای دیگر مقامات و همقطاران که در تخته‌بیدارزنها و عقاید ناکارآمد اسیرند بسیار عجیب می‌آید، ولی او آنان را ترک می‌کند و از میان همه اموالش فقط نی‌لبکی را که از دوره نوجوانی داشته به عنوان رفیق، با خود برمی‌دارد و پیاده به دنیایی رومی‌کند تا در آنجا از فضای پارسالارانه کاستالیایی دور شود و با مادر زمین وحدت بیابد. این اقدام گرچه برای دیگران حیرت‌آور و مایه تأسف است که کسی در مقام استادبازی از مراتب و لذی خود دست بشوید، ولی برای کنشت که معنای زندگی را در آزاداندیشی، تعامل عقل و عشق می‌داند، امری عادی می‌نمود. او می‌دید که ضوابط دست‌وپاگیر کاستالیا مجاز نمی‌شمارد تا اندیشه‌های نو به بازی مهره شیشه‌ای راه یابد و ترجیح می‌دهد پیوسته به همان ترتیبی که بوده اجرا شود. بازی مهره‌ای شیشه‌ای در این اثر کنایتی است از پویایی و تحولی که در اندیشه فرد برای تعالی و پیشرفت پدید می‌آید و باید آن را بی‌واهمه و بی‌هیچ محدودیتی بیان کند و با حقه سازد. همه هیچ تعریف خاصی از بازی مهره‌ای شیشه‌ای ارائه نمی‌دهد و آن را در واقع به صورتی نمادین تا پایانی کتاب دنبال می‌کند. می‌توان آن را عرصه‌ای فرض کرد برای جولان افکار تازه و ارائه آگاهیهای نوین در زمینه‌های مختلف تاریخی، هنری، علمی، فرهنگی و مانند اینها که مبادله آنها به وسیله بازیکنان سبب غنای اندیشه‌شان می‌شود و عاملی خواهد شد برای پویایی و تحول جامعه، ولی مراجع کاستالیایی از ورود اندیشه‌های

نورین به بازی روی گردان و با چنین روشی به شدت مخالفند. کاستالیا جهانی کاملاً تعقلی و پدرانه است و هیچ گرایشی به دنیای مادرانه که بنیاد آن بر عشق و تسامح و همزیستی مسالمت آمیز است ندارد.

گرچه کنشت برخی از ضوابط و اصول کاستالیایی را محترم می‌شمارد، ولی آن را کامل نمی‌داند و از همین رو به نیمه کامل کننده آن یعنی دنیای شر و شور و موسیقی روی می‌آورد تا بتواند بانی لبک خود در هوای از اس هر سازی که خود می‌پسندد بزند.

چنانچه گفته شد، آثار هسه را باید زندگینامه‌اش دانست. او نیز در زندگی خود هم تجربه را داشته و کنشت دیگری بوده است. هسه در خانواده‌ای بافروشی و صاحب فضل در سال ۱۸۷۷ چشم به جهان گشود. پدر و پدر بزرگ مادری‌اش در بند مبلغ مذهبی بودند. مادرش در این کشور متولد شد. خانواده‌اش با بسیاری از زبانها آشنایی داشتند. گرچه هسه در کالوی آلمان دیده به جهان گشود، ولی دلبستگی شدیدی به سوئیس داشت، از ۳۵ سالگی برای همیشه به سوئیس شد و سپس تبعیت آن را پذیرفت. خانواده‌اش از آغاز او به مدرسه‌ای دینی فرستادند و وقتی به سن سیزده سالگی رسید برای نخستین بار با محرانی بزرگ روبه‌رو شد، با مطالعه اشعار هولدرین (۱۸۴۳-۱۷۷۰) تحت تأثیر سروده‌های وی قرار گرفت و به شدت بر آن شد تا پای به شعر شاعری بگذارد. در این زمان است که علیه تحصیلات رسمی عصیان می‌کند و از رفتن به مدرسه امتناع می‌ورزد، ولی چون با مخالفت والدینش مواجه می‌شود، اقدام به خودکشی می‌کند و آنان در نتیجه مجبور می‌شوند که او را از درس خواندن معاف و به حرفه‌ای مشغول کنند. مدتی به کار دفتری پرداخت، بعد ووردست پدرش شد، چندی هم در یک مکانیکی به شاگردی

سرگرم بود، ولی در هیچ یک توفیقی نیافت تا آن که در کار فروشنده‌گی کتاب دوام آورد. این کار سبب شد تا آثار بسیاری از نویسندگان را مطالعه کند. در سال ۱۹۰۴ با انتشار رمان سفینه زندگی (پیتر کامتزنند) شهرتی عاجل کسب می‌کند. در این ایام که از راه نویسندگی روزگار می‌گذراند، از کار کتابفروشی دست کشید، از شهرهای صنعتی اروپای نوین پای بیرون کشید و سر به دامن محیطهای روستایی گذاشت، با این همه به تدریج آرامش روحی خود را از دست داد. در سال ۱۹۱۱ برای تسکین خاطرش عازم هند شد. در این سفر نخستین بینشهایی را که برای خلق دمیان اهمیت داشت به دست آورد که در عین حال عاملی اساسی در پدید آوردن آثار بعدی وی شد. او چنان که در بازی مهره‌ی شیشه‌ای مطرح می‌سازد، به تدریج دریافت که اصل مربوط به تحول و تکامل شخصی امری درونی است نه بیرونی، چه نه ملی در محیط خاصی چه سوئیس باشد یا هند قرار ندارد، بلکه هر فرد باید آن در نهانخانه وجودش بیابد. هسه در یادداشت‌هایش تحت عنوان از سرزمین هند می‌نویسد: «در اینجا محلی از اعراب نداریم و از حقوق مدنی برخوردار نیستیم. دیرزمانی است که بهشت را گم کرده‌ایم و سعی داریم آن را از نو به دست آوریم یا بسازیم، ولی این بهشت نه در خط استواست، نه در دریاها یا گرم‌شرق، بلکه در خود ماست.» زمانی که هسه عزم هند کرده بود، دنیای پیرامونش که آن را می‌شناخت، در حال متلاشی شدن بود و اکنون در هند می‌دید که از هم پاشیده است. او همانند بسیاری از روشنفکران آلمانی عصر خود تا سال ۱۹۱۴ اصولاً علاقه‌ای به مسایل سیاسی نداشت، از این رو با بروز خشونت و درنده‌خویی در جنگ جهانی اول که قاره‌ای متمدن را فراگرفت، نه تنها سخت متعجب بلکه وحشت زده شد و همانند بسیاری از آزاداندیشان

ساده‌دل و خوش‌بین قرن نوزده که می‌پنداشتند آدمی با بهره‌وری روزافزون از عقل به پیشرفت‌ی اجتناب‌ناپذیر و تعالی اخلاقی و کمال نفسانی دست خواهد یافت، ناگاه با ظهور جنگ چنان یکه خورد که در عقایدش تجدیدنظر اساسی کرد و آشکارا به مذمت تمدن غرب پرداخت. زمانی که علیه کشتارهای غیرانسانی جنگ مقالاتی بی‌باکانه منتشر ساخت، آلمان‌ها واکنشی نسبت به وی نشان دادند که همانند خود جنگ برایش نگران و مأیوس‌کننده بود. شدت هیجانات ناشی از جنگ در آلمان کمتر از دیگر کشورهای اروپا نبود و هسه به دلیل صلح‌طلبی، فردی خائن قلمداد شد. کتاب‌هایش را از کتابفروشیها جمع کردند و محافل ادبی کشورش او را فردی غیرقابل قبول خواندند. در نتیجه بنیه مالیش ضعیف شد. سپس ناملایماتی خانوادگی برایش پیش آمد، پدرش درگذشت، پسر کوچکش دچار بیماری و منتهی شد، و نخستین علائم بیماری روانی در همسرش پدید آمد که نهایتاً منجر به ستار که آنان در سال ۱۹۱۹ شد.

هسه در قبال این معضلات رنج‌آور و ویرانی که از گردش ایام و زندگی‌اش می‌کشید، کارش فقط تأمل بود و اندیشه‌پردازی. حاصل این مراقبه تأکیدی است بر نخستین درون‌نگریهایی که در دهه‌های ۱۸۹۰ از نوشته‌هایش به نام *از سرزمین هند منعکس است*: «این بار در فهم حقیقت واقعی خیرش تعلل نورزیدم.» سپس درباره دوره‌ای که در برن می‌زیست، نوشتن چیزی نگذشت که پی‌بردم دواي رنج خود را باید در ضمیر خویش بیابم، نه در خارج. دانستم که نه خدا و نه انسان، هیچ‌یک حق ندارند تمامی جهان را — یا حداقل مرا — به دیوانگی و درنده‌خویی متهم کنند. اگر من هم با تمام عالم بدینسان به نزاع برمی‌خاستم، قطعاً همه نوع اختلالی در من وجود داشت. ولی بدانید که در وجود من واقعاً آشفتگی عظیمی نهان بوده.

سرکردن با این آشفتگی خشنودم نمی ساخت، بنابراین تلاش کردم آن را به سامان درآورم.» او برای دستیابی به حقیقت واقعی خویش طی جلسات متعددی که با روانکاو خود داشته، شخصیت تازه‌ای یافت و مرحله جدیدی در زندگیش آغاز شد. نخستین تجلی ادبی هسه که متأثر از شروع راهی نوین در زندگیش بود، در رمان معروف *دمیان* (۱۹۱۹) عیان شد، سپس همین دیدگاه در دیگر رمانهای بزرگش مثل *سیدارتا* (۱۹۲۳)، *ترگ یابان* (۱۹۲۷)، *نارسیس و گلدموند* (۱۹۳۰) و *سفر به شرق* (۱۹۳۲) جلوه نمود.

هیچار ناشی از جنگ جهانی اول، بنای معرفیتی را که هسه با انتشار سفته‌زندگی برپا داشت از پایه ویران ساخت، ولی اشتهارش پس از عرضه *دمیان* بار دیگر در هر جا گسوده شد و حتا بسیار بیشتر از دوره قبل از جنگ استحکام یافت.

این که گفتیم در سال ۱۹۱۹ هسه سال تازه‌ای سر برآورد، بدان معنا نیست که او در دوره میان‌سال از مبارزه با سایه‌های زندگی بازایستاد. اهداف غایی هسه، اعم از عینی و ذهنی را می‌توان در دوره میان‌سال یا مرحله دوم زندگی وی یافت. به قدرت رسیدن نازیها در سال ۱۹۳۳ سبب شد تا ارتباط هسه با خوانندگان آلمانش برای دومین بار به ظاهر گسسته شود. او در این ایام که سالهاست از جنگ جهانی اول گذشته، دوره میان‌سالی خود را پشت سر می‌گذارد. در سال ۱۹۳۸ که نازیها باخبر شدند هسه صلح طلب است از نشر آثارش جلوگیری کردند و پنج سال بعد مطالعه آنها را برای آلمانیها رسماً ممنوع اعلام نمودند. سومین و آخرین مرحله زندگی وی زمانی فرامی‌رسد که شاهکار خود یعنی *بازی مهره‌ی شیشه‌ای* را در ۱۹۴۳ خلق می‌کند. این کتاب معروف مرحله‌نهایی ره‌پاری هسه به کشف خویشتن

است. او در آخرین دوره حیاتش دریافت که نه تنها باید وجود خویش را گرامی بدارد و در اثباتش بکوشد، بلکه زندگی را نیز از چنین چشم‌اندازی بنگرد. توجه‌اش در این ایام بیشتر به بشریت و تعهداتش نسبت به جوامع بشری بوده تا به خود.

زمانی که جنگ جهانی دوم پایان گرفت و یوغ سانسور نازیها برداشته شد، آلتیه‌ها بار دیگر در پی آشنایی با هسه برآمدند، ابتدا بازی مهره‌ی شیشه‌ای را خواندند و به این ترتیب اعتبار پیشینش را بازیافت. اکنون که هسه بران دومین بار کشف شده بود، از همه سو مورد تجلیل قرار می‌گرفت و جوایز گوناگون به وی اهدا می‌شد. آثارش در مطبوعات معروف مانند *نیرنه*، *کاتاکامپ* و *تایم* مورد بررسی و تمجید قرار گرفت. این ستایشها بیشتر از آدورن بوده که در زمان وی بحرانهای اخلاقی و معنوی سر برآوردند؛ دورانی که مبارزها و رزشهای سنتی تهی از معنا شده بودند و پویایی و توانایشان زیر سوال رفته بود. هسه با طرح این مسأله مهم در آثارش بخصوص در *بازی مهره‌ی شیشه‌ای*، آسمیان مضطرب در عصر سرگردانی را به تأمل در خویشتن وامی‌دارد و دانش در زوایای روح انسان و جامعه، حقیقت زندگی را در صفای باطن و سرورش ارزشهای والای انسانی می‌جوید.

بنیاد نوبل در علت اهدای جایزه به این رمان‌نویس و شاعر متذکر شد که «به سبب آثار الهام‌بخش وی که بابی پروایی و فراست روزافزون خود آرمانهای بشر دوستانه را با سبکی متعالی مطرح نموده و الگویی برای بشر دوستان شده، شایسته این جایزه دانسته است.» این نویسنده و شاعر اندیشمند در ۸۵ سالگی بر اثر سکته مغزی درگذشت.

م. ب. ماکان

بهار ۱۳۹۴

درباره نویسنده^۱

هرمان هسه سال ۱۸۶۰ در شهر کالو^۲ واقع در منطقه وورتمبرگ^۳ چشم به جهان گشود. ابتدا صدق است مانند پدرش کشیش پروتستان و مبلغ دینی شود، ولی طلبگی در مدرسه‌ای دینی با طبعش سازگار نیفتاد، از این‌رو مدرسه شبانه‌رو را ترک کرد و به کارهای مختلفی مثل کتاب‌فروشی، سمساری و مکانیک روی آورد، تا آن‌که در سال ۱۹۰۴ نخستین رمان او به نام *پیتر کامتزیند*^۴ منتشر شد و از آن پس دیگر همه اوقاتش را صرف نوشتن کرد. در سال ۱۹۱۹ به علت مخالفت با اقدامات نظامی آلمان در جنگ جهانی اول مجبور به جلا وطن شدن، به تبعیدی خودخواسته تن داد و در سوئیس اقامت گزید و سرانجام در سال ۱۹۶۲ زندگی را در هشتاد و پنج سالگی به سر آورد.

هسه به موسیقی، نظریه‌های روانکاوانه‌ی یونگ، و اندیشه‌های برآمده

۱. مقدمه مترجم انگلیسی.

2. Calw

3. Württemberg

۴. *Peter Comenzind*. این رمان را مترجم با نام *سفینه زندگی* ترجمه نموده که از سوی انتشارات تهران منتشر شده.

از شرق بسیار علاقه‌مند بود. در رمانهای اولیه‌اش سبکی سستی را دنبال می‌کرد، ولی انتشار *دمیان*^۱ در سال ۱۹۱۹ که مبتنی بر نظرات فروید در خصوص دوره بلوغ و جوانی، و تأکید نیچه در باب ابرمرد بود، او را بدل به نویسنده‌ای «بدعت‌گذار و بی‌قیدوبند» کرد. هریک از رمانهای اخیر هسه مانند *گرگ‌یابان*^۲، *سیدارتا*^۳، و *نارسیس و گلدموند*^۴ گام مصممی است که در کشف حقیقت من آدمی برداشته می‌شود. رمان *بازی مهره‌ی شیشه‌ای*^۵ (استاد بازی) آخرین و کامل‌ترین اثر اوست.

1. *Demian*2. *Steppenwolf*3. *Siddhartha*4. *Narcissus and Glotmund*5. *The Glass Bead Game*